



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لله الحمد لله رب العالمين وقلبي حاشا لله رب العالمين

وتمام بخیران بندگانم عبد الرزاق بن یحییٰ بن عیسیٰ بن ابی طالب

# دانش اطلاعات

مؤلفین: مصباحی لغات که بعد از زبان از و کارگشته و دست

صحت چنین لغات بر طبقه از ضرورت است لهذا اینها را شرح و تفسیر

در مطبعه کتب سعادت انطباق پیدا

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 انما نعت خدی از لغت کرده بیان  
 آن لغت کش غلط خواند این روزگار  
 کان بود بسیار معنی را شکر است بر بیان  
 ساخته در چند پاره این سخنه منوشت است  
 سال هجری اندران به کانه زود  
 هست این عهد شبی کو از نوبت از مبرو  
 عالم و حافظ محدث قید این زمان  
 به چو آدم عالم الاسماست آن نای از  
 چون سلیمان صاحب تخت و تاج و شاه و دین



بسم الله الرحمن الرحيم

فرد و گفته ایمان اسبب طایبان  
 کرده از این موم و غیره نقل بهر یادگار  
 کرده از بر بیان قاطع آن لغت ما را بیایا  
 بر چهار پاره بسی به نفع خاص و سلام  
 یک هزار و یک است و سبب در یاد آور  
 شاه عالم با شاه قطب بن قتل از  
 وارث ارث نبی نموده و اولی اندر حجاب  
 مثل موسی آن کلیمش به چو عیسی جان  
 به چو اسکندر گرفته حمله آن کافران

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 انما نعت خدی از لغت کرده بیان  
 آن لغت کش غلط خواند این روزگار  
 کان بود بسیار معنی را شکر است بر بیان  
 ساخته در چند پاره این سخنه منوشت است  
 سال هجری اندران به کانه زود  
 هست این عهد شبی کو از نوبت از مبرو  
 عالم و حافظ محدث قید این زمان  
 به چو آدم عالم الاسماست آن نای از  
 چون سلیمان صاحب تخت و تاج و شاه و دین

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 انما نعت خدی از لغت کرده بیان  
 آن لغت کش غلط خواند این روزگار  
 کان بود بسیار معنی را شکر است بر بیان  
 ساخته در چند پاره این سخنه منوشت است  
 سال هجری اندران به کانه زود  
 هست این عهد شبی کو از نوبت از مبرو  
 عالم و حافظ محدث قید این زمان  
 به چو آدم عالم الاسماست آن نای از  
 چون سلیمان صاحب تخت و تاج و شاه و دین

حسن و حسن مطمع نوار حسن بیست  
 در تلاوت سخن او دی شو از و عیان  
 چون خلیل المبر به عام داد صد مصلی  
 چون نیکویش بنامیر باشد و جهان  
 در صد اوست همچو صدیق اوست آن  
 در جیاطت عثمانست آن ربانی علم  
 چون حسین و حسن بنده حسن بنده  
 قاتلش باشد ستمون کاخ دین  
 منظر رحمان دل فصیح چون سخن مجید  
 فاتحه مانند مفتاح کرم انگشت او  
 سوره الفاتحه از کتابش بر میان  
 ظهور نور هست روشنی از خط سیر او  
 ابرو هم منیرش چون سوره نون در  
 مثل اعراب برش در زری زری بر مگر او  
 چو عروج عمر با دشمنه باشد در  
 نظیر سازنده باشد آن شاعر نواز  
 از شهبان بر جلوه گاه بار و صفت  
 به نسا چون خضر الماست به گردان  
 همچو لغات است اندر بحر حکمت آشنا  
 سال تاریخ بنا کوشش شاه با نرسش  
 در عذالت چون عمر نایت قدم بر  
 در شمساعت چون علی مرتضی علم  
 و اوست و باشد امام المؤمنین اندر زکا  
 ابرو شس محراب ساقدار این سیار  
 روی او مانند مصحف نور بخش ابرو  
 فتح استقبال سازد هر کجا او کرد  
 ورود او سوره اهل صواب باشد جاودان  
 شعده طور است سپهر از رخ آن مهر جو  
 دیده اش چون آینه حمت دلی که علم  
 مردمان در ششم او چون نقطه قران گجو  
 نظیر سازنده باشد آن شاعر نواز

در عذالت چون عمر نایت قدم بر  
 در شمساعت چون علی مرتضی علم  
 و اوست و باشد امام المؤمنین اندر زکا  
 ابرو شس محراب ساقدار این سیار  
 روی او مانند مصحف نور بخش ابرو  
 فتح استقبال سازد هر کجا او کرد  
 ورود او سوره اهل صواب باشد جاودان  
 شعده طور است سپهر از رخ آن مهر جو  
 دیده اش چون آینه حمت دلی که علم  
 مردمان در ششم او چون نقطه قران گجو  
 نظیر سازنده باشد آن شاعر نواز

در عذالت چون عمر نایت قدم بر  
 در شمساعت چون علی مرتضی علم  
 و اوست و باشد امام المؤمنین اندر زکا  
 ابرو شس محراب ساقدار این سیار  
 روی او مانند مصحف نور بخش ابرو  
 فتح استقبال سازد هر کجا او کرد  
 ورود او سوره اهل صواب باشد جاودان  
 شعده طور است سپهر از رخ آن مهر جو  
 دیده اش چون آینه حمت دلی که علم  
 مردمان در ششم او چون نقطه قران گجو  
 نظیر سازنده باشد آن شاعر نواز

در عذالت چون عمر نایت قدم بر  
 در شمساعت چون علی مرتضی علم  
 و اوست و باشد امام المؤمنین اندر زکا  
 ابرو شس محراب ساقدار این سیار  
 روی او مانند مصحف نور بخش ابرو  
 فتح استقبال سازد هر کجا او کرد  
 ورود او سوره اهل صواب باشد جاودان  
 شعده طور است سپهر از رخ آن مهر جو  
 دیده اش چون آینه حمت دلی که علم  
 مردمان در ششم او چون نقطه قران گجو  
 نظیر سازنده باشد آن شاعر نواز

در عذالت چون عمر نایت قدم بر  
 در شمساعت چون علی مرتضی علم  
 و اوست و باشد امام المؤمنین اندر زکا  
 ابرو شس محراب ساقدار این سیار  
 روی او مانند مصحف نور بخش ابرو  
 فتح استقبال سازد هر کجا او کرد  
 ورود او سوره اهل صواب باشد جاودان  
 شعده طور است سپهر از رخ آن مهر جو  
 دیده اش چون آینه حمت دلی که علم  
 مردمان در ششم او چون نقطه قران گجو  
 نظیر سازنده باشد آن شاعر نواز

معنا حرف اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢  
بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢  
بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢

نشاء نظم این سنه تمامه عام ای شهر باد در لغت تالیف و تم با بامه یادگار  
و دفع الاغلاط الاغلاط است این من علوم عرف آن شمس و افح الاغلاط از ان شهر  
طلبت اغلاط را از ان شهر این نظم نیز زمان شده و تاریخ او خودی ای و شمس

چرا صد مقنا و منجادی لغت را بود در همست این بحر بل شیرین از ان جا  
وان کلید علم او در کتبت بی کمان حرکت بالاسان از فتح آمد چون  
وان مشار کسره چون بر ای با تمبر ضم بود چون نور روشن مشرق می تمبر

وان مشار کسره چون بر ای با تمبر ضم بود چون نور روشن مشرق می تمبر  
وان مشار کسره چون بر ای با تمبر ضم بود چون نور روشن مشرق می تمبر  
وان مشار کسره چون بر ای با تمبر ضم بود چون نور روشن مشرق می تمبر

هم سکون را خرم میگویند علمای زبان فتحین کسرتین و ضمتین آنرا بگو  
انکه را تشدید باشد و ای جوان انکه می باشد مخفف خرم را بروی  
مجموعه حرفی که مقوله است چون بن

بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢  
بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢  
بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢

بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢  
بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢  
بنی اوت باضم نون اول الميم من نقد باضم نون سيبويه ياء كسرة نون نقده كسرة ج ١٠٢

در این کتاب شرح و توضیح در خصوص  
مبانی و اصول علم عروض و اسفار  
و نیز در بیان انواع و اقسام  
شعر و قصاید و مثنوی و غزل  
و سایر اشعار عربی و فارسی  
و نیز در بیان معانی و اصطلاحات  
علم عروض و اسفار

آن بود باقی جمیع نقطه زبرش بر آن  
گر بود زبده و نقطه بای سخاوت شمار  
بای مجیم فارسی سه نقطه در گن بیان  
فادوسی کلام است بر نقطه اگر ای گشتنا  
این حروف چهار مخصوص بحر شند بای  
از اول همان گوش کن آن حرفهای  
و او معروف است با قس و صبه چون  
دانشش همچو در درخت و سوسنی  
شمار قس او باشد مثل الف او را  
و او معدوم در بنیاد و تفرقه ای شمار  
بای معروضه آن بود ما قبل کشته بوا  
وان نظیرش مصیبت هم کبری ای  
کسر و راقبل او باشد مخالف بای  
بای مفعول اکبر باشد از مقادیر اشکاک  
مخفی با آن بود نماید بطایر بیان  
چون بود بالای او و نقطه فوقانی سحر  
می شود ثانی مثلث از سه نقطه اشکاک  
بین مثالش مردود بود نقطه ای کما  
شای باشد فارسی زرانی بر سخا  
خاصه ملک عرب هم مثلث است  
تا و ح و صاد و ضاد و ط و ظ و ع و غ و ز  
یک آن ضمنه مطابق او باشد بر  
ضدان مجهول و او است ای و آن  
وان مثالش هم چو در زمین چون  
یک مکته یک بد چو بود خوش شمار  
یک آن کسر بیا باشد بر ساق و پستان  
بای مجهول ای عارف کسر  
وان مثالش در زبده و بزرگ است  
خوان مثالش هم چو در شمه بیان  
همچو لاله هم بیار به کون

از این کتاب شرح و توضیح در خصوص  
مبانی و اصول علم عروض و اسفار  
و نیز در بیان انواع و اقسام  
شعر و قصاید و مثنوی و غزل  
و سایر اشعار عربی و فارسی  
و نیز در بیان معانی و اصطلاحات  
علم عروض و اسفار

در این کتاب شرح و توضیح در خصوص  
مبانی و اصول علم عروض و اسفار  
و نیز در بیان انواع و اقسام  
شعر و قصاید و مثنوی و غزل  
و سایر اشعار عربی و فارسی  
و نیز در بیان معانی و اصطلاحات  
علم عروض و اسفار

در این کتاب شرح و توضیح در خصوص  
مبانی و اصول علم عروض و اسفار  
و نیز در بیان انواع و اقسام  
شعر و قصاید و مثنوی و غزل  
و سایر اشعار عربی و فارسی  
و نیز در بیان معانی و اصطلاحات  
علم عروض و اسفار

دران نشان من هم یکای می بر آید  
 معنی آب والد آمد ای عزیز بر آید  
 دران یکی نامی دیگر فارسی می  
 معنی برین لقب نشان از می  
 دران الفی هم سخی می شود  
 معنی باشد بزرگی می خداوند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 معنی معانی ملک عربی کلمه  
 هست آنچه بضم نزه ای عین  
 اول قلم کسورت کشور انجوان  
 او را از کسر ای مملکت قریب  
 همچنین عیسی و موسی نیز می  
 در زبان فارسی با چنین لغت رود  
 یک نفر فارسی با فتح آمد در بیان  
 آید از فتح کسورت ای روشن چین

دران نشان من هم یکای می بر آید  
 معنی آب والد آمد ای عزیز بر آید  
 دران یکی نامی دیگر فارسی می  
 معنی برین لقب نشان از می  
 دران الفی هم سخی می شود  
 معنی باشد بزرگی می خداوند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 معنی معانی ملک عربی کلمه  
 هست آنچه بضم نزه ای عین  
 اول قلم کسورت کشور انجوان  
 او را از کسر ای مملکت قریب  
 همچنین عیسی و موسی نیز می  
 در زبان فارسی با چنین لغت رود  
 یک نفر فارسی با فتح آمد در بیان  
 آید از فتح کسورت ای روشن چین

دران نشان من هم یکای می بر آید  
 معنی آب والد آمد ای عزیز بر آید  
 دران یکی نامی دیگر فارسی می  
 معنی برین لقب نشان از می  
 دران الفی هم سخی می شود  
 معنی باشد بزرگی می خداوند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 معنی معانی ملک عربی کلمه  
 هست آنچه بضم نزه ای عین  
 اول قلم کسورت کشور انجوان  
 او را از کسر ای مملکت قریب  
 همچنین عیسی و موسی نیز می  
 در زبان فارسی با چنین لغت رود  
 یک نفر فارسی با فتح آمد در بیان  
 آید از فتح کسورت ای روشن چین

بفره مرده و دران شد که خویش در بر  
 بنمود مقصود در الحال همچون محبوب  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 در لغت معنی بادای او می کنند

دران نشان من هم یکای می بر آید  
 معنی آب والد آمد ای عزیز بر آید  
 دران یکی نامی دیگر فارسی می  
 معنی برین لقب نشان از می  
 دران الفی هم سخی می شود  
 معنی باشد بزرگی می خداوند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 معنی معانی ملک عربی کلمه  
 هست آنچه بضم نزه ای عین  
 اول قلم کسورت کشور انجوان  
 او را از کسر ای مملکت قریب  
 همچنین عیسی و موسی نیز می  
 در زبان فارسی با چنین لغت رود  
 یک نفر فارسی با فتح آمد در بیان  
 آید از فتح کسورت ای روشن چین

دران نشان من هم یکای می بر آید  
 معنی آب والد آمد ای عزیز بر آید  
 دران یکی نامی دیگر فارسی می  
 معنی برین لقب نشان از می  
 دران الفی هم سخی می شود  
 معنی باشد بزرگی می خداوند  
 در لغت معنی بادای او می کنند  
 معنی معانی ملک عربی کلمه  
 هست آنچه بضم نزه ای عین  
 اول قلم کسورت کشور انجوان  
 او را از کسر ای مملکت قریب  
 همچنین عیسی و موسی نیز می  
 در زبان فارسی با چنین لغت رود  
 یک نفر فارسی با فتح آمد در بیان  
 آید از فتح کسورت ای روشن چین







بسیار است که در این کتاب آمده است و در بعضی جاها هم در کتب دیگر آمده است و در بعضی جاها هم در کتب دیگر آمده است و در بعضی جاها هم در کتب دیگر آمده است

در هر شبین نطق نام باب نبر اسم من  
 و در این هم چشم هم می بیند بود  
 نام آن قریه چو شد آمدن بدان بی گزین  
 از مرد و سالها و از لغیر است  
 اول سبب معنی است اول شرح نطق باب  
 می بیند چشمی که مهابت می شود مزرجه  
 و عقدا و عام این با که آن جنی بود  
 باز در تازی با نشن چار معنی کن چنان  
 می بیند آن بوکان بنده شام و نگاه  
 در زبان هندی نام حجت ای  
 اول و نام معنوم ای عالی تراود  
 از جنه از جیم موقوف استانی اول  
 هیچ راوان مرتبه هم قدرای الامکان  
 لیک می بدید که بشنوا ای اقبال منور  
 آمده این باب سلسله فصل در کتب دیگر

معنی آمدن سکه آمد اولین آن زمین  
 نزد آن بخاری است کاسی اموری بر  
 زبان سبب موم آمین نام آن ارو عیان  
 نام او شد مومیایی در میان از مینه  
 ثانی آن مایی که وارد فکانش مایل  
 مهابت می شود آن حج عارض ای  
 مهابت چه بود آن یوای اهل حرد  
 شخص پر از اولین در آن زمین آمد  
 جابرین اولاد در ترک بدان تو م شاه  
 کزین بخش زمین سبب از نگرین جامها  
 فی زفتح اولین ای خسرو مسعود  
 معنی او سحاب قدرت ای معنی نگاه  
 معنی مندست حساسه چمنین و در بدان  
 در آن مثالش بهره در هم بهر مندی چون  
 زبان که تازی مع آن سقاری سبب

بسیار است که در این کتاب آمده است و در بعضی جاها هم در کتب دیگر آمده است و در بعضی جاها هم در کتب دیگر آمده است و در بعضی جاها هم در کتب دیگر آمده است

اولین فصل تا زمره ای شمره اول

معنی او نیز آن مروی بدان ای نگون

اولی ال مشوح است با تشدید وال

در زبان عامه بقال آمده ای این موش

بمزه با فتح اول آمده ای او بر

معنی او آن بجزئی نسک یعنی ای ر

معنی او آن گروهی راه بری دو بریز

مغوش غاظر بدان شعی کن علم را

معنی او نام شخصی نیز نام شهر آن

هم بفتح اولی و آن نام آن شهر ای نگار

خوان بسیار یکسر هم مضامی شرح

اولش مغشوح میجو انداز روی خطا

معنی او بی بدان بی نامم است و ما

خوان بطانه یکسر اولی و آن استر

معنی او و کشترگی و آن بی یکسر اولی

معنی با بی است آن مروی صحیح

کان کنه جوشن جماع صحیح است

معنی بقال با تشدای مروج کما

معنی بقال در بازی بان سبزی مروج

فان او منقو و ساکن آن مراه ای

بی نقطه خوانی اگر دانش تو ای

خوان بر از آنکه اول نی زنده بود

اول بیطام یکسوست بی چون

نمود شیخ مکن با نیز بد آنجا بدان

نی زشم اولی و چون که با رده

معنی او آن خبر کان و ای

اول بیعت بخوان مفتوح ای شرح

خوان ساعت یکسر اولی و آن

وان بکارت بیفتی اولی و ای

خوان بنابر الفتح اولی و ای

فصل اول تا زمره ای شمره اول  
معنی او نیز آن مروی بدان ای نگون  
اولی ال مشوح است با تشدید وال  
در زبان عامه بقال آمده ای این موش  
بمزه با فتح اول آمده ای او بر  
معنی او آن بجزئی نسک یعنی ای ر  
معنی او آن گروهی راه بری دو بریز  
مغوش غاظر بدان شعی کن علم را  
معنی او نام شخصی نیز نام شهر آن  
هم بفتح اولی و آن نام آن شهر ای نگار  
خوان بسیار یکسر هم مضامی شرح  
اولش مغشوح میجو انداز روی خطا  
معنی او بی بدان بی نامم است و ما  
خوان بطانه یکسر اولی و آن استر  
معنی او و کشترگی و آن بی یکسر اولی

اولی ال مشوح است با تشدید وال  
در زبان عامه بقال آمده ای این موش  
بمزه با فتح اول آمده ای او بر  
معنی او آن بجزئی نسک یعنی ای ر  
معنی او آن گروهی راه بری دو بریز  
مغوش غاظر بدان شعی کن علم را  
معنی او نام شخصی نیز نام شهر آن  
هم بفتح اولی و آن نام آن شهر ای نگار  
خوان بسیار یکسر هم مضامی شرح  
اولش مغشوح میجو انداز روی خطا  
معنی او بی بدان بی نامم است و ما  
خوان بطانه یکسر اولی و آن استر  
معنی او و کشترگی و آن بی یکسر اولی

اولی ال مشوح است با تشدید وال  
در زبان عامه بقال آمده ای این موش  
بمزه با فتح اول آمده ای او بر  
معنی او آن بجزئی نسک یعنی ای ر  
معنی او آن گروهی راه بری دو بریز  
مغوش غاظر بدان شعی کن علم را  
معنی او نام شخصی نیز نام شهر آن  
هم بفتح اولی و آن نام آن شهر ای نگار  
خوان بسیار یکسر هم مضامی شرح  
اولش مغشوح میجو انداز روی خطا  
معنی او بی بدان بی نامم است و ما  
خوان بطانه یکسر اولی و آن استر  
معنی او و کشترگی و آن بی یکسر اولی

معنی او در آن نگرشها ای است که  
 بهشت از فتح نخستین زنده و نیز  
 افع فضل و دم در فارسی الفاظ آن  
 او این است که شش آمدن آن و شوکا  
 و زمین تخفیف بارستای چون بیان  
 او این معنی است که حق آن است  
 بر همین آن با گاهی خون شکر چون  
 شستن آن جای انبوهی بسیار خیز  
 و آن هم باز در آن است که  
 چون گل چون مویزه از پسته سبز زبان  
 در میان مویزه میکند ای شو  
 عتقه فانی که شست بکن کار و بار  
 عتقه و خامس صفت است در آن  
 عتقه بسیار معنی که است به بیان  
 سبز و در آن نریج و نیز در آن

جمع او باشد بنام با فتح او این دو که  
 معنی او بجهت پیش و پشت ای مل در  
 و زبان فارسی را او و معنی که زبان  
 یک می باشد که شتر را شش شتر  
 پشت و چار آمد زهر از معنی ای جو  
 سیون صفت چهارم که می آن است  
 هفتمین آن یکد آن ای پشت که اصل  
 دان مثالش رنگبارای و در یای نیز  
 خون هم آن حاصلی که آن است است  
 عادی و عشران ای کو و میان  
 عتقه و سایر در آن ای که در آن است  
 عتقه و ایج دو در آن ای دو است در بار  
 عتقه و سادس زبان چون و غیر کن نیز  
 کیش از عتقه زرد است از بهر توان  
 که برای بویزه ماده که شش را در

معنی او در آن نگرشها ای است که  
 بهشت از فتح نخستین زنده و نیز  
 افع فضل و دم در فارسی الفاظ آن  
 او این است که شش آمدن آن و شوکا  
 و زمین تخفیف بارستای چون بیان  
 او این معنی است که حق آن است  
 بر همین آن با گاهی خون شکر چون  
 شستن آن جای انبوهی بسیار خیز  
 و آن هم باز در آن است که  
 چون گل چون مویزه از پسته سبز زبان  
 در میان مویزه میکند ای شو  
 عتقه فانی که شست بکن کار و بار  
 عتقه و خامس صفت است در آن  
 عتقه بسیار معنی که است به بیان  
 سبز و در آن نریج و نیز در آن

معنی او در آن نگرشها ای است که  
 بهشت از فتح نخستین زنده و نیز  
 افع فضل و دم در فارسی الفاظ آن  
 او این است که شش آمدن آن و شوکا  
 و زمین تخفیف بارستای چون بیان  
 او این معنی است که حق آن است  
 بر همین آن با گاهی خون شکر چون  
 شستن آن جای انبوهی بسیار خیز  
 و آن هم باز در آن است که  
 چون گل چون مویزه از پسته سبز زبان  
 در میان مویزه میکند ای شو  
 عتقه فانی که شست بکن کار و بار  
 عتقه و خامس صفت است در آن  
 عتقه بسیار معنی که است به بیان  
 سبز و در آن نریج و نیز در آن

عقوق هم بالکرم / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بره ببالکرم / ای کرامت والدی با بالکرم  
 کون مودود بر لاله خال / ای کرامت والدی با بالکرم  
 عشق هم بالکرم / ای کرامت والدی با بالکرم

عشق و ناسخ نام دوه بان / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بیستیم چیر که از روی درگداز اندر / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بیست و یک پنجه نویسند نوین کن / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بیست و دو شاه را ای کلغند / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بار باشدید ز نازی بان / ای کرامت والدی با بالکرم  
 معنی باز است در هم دان / ای کرامت والدی با بالکرم  
 اولین باشد معنی دیگر ای عالی نهاد / ای کرامت والدی با بالکرم  
 نیز بازنده بدان / ای کرامت والدی با بالکرم  
 سیومین باشد کشاورای غیر خج / ای کرامت والدی با بالکرم  
 چون کشاور و مزبازان مساف / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بیست و یکم توام طبری شهر ای بسیار / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بیست و دو شاه را ای کلغند / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بیست و سه چشمین با جدای / ای کرامت والدی با بالکرم  
 دهان نهم رسوه چا مغشای / ای کرامت والدی با بالکرم  
 بزرگ ریاث ذراع زرخوان / ای کرامت والدی با بالکرم  
 آمد درین فصل بای فارسی ای / ای کرامت والدی با بالکرم

این کتاب در حدیث و کتب معتبره است و از کتابان معتبره است  
 در حدیث و کتب معتبره است و از کتابان معتبره است

این کتاب در حدیث و کتب معتبره است و از کتابان معتبره است  
 در حدیث و کتب معتبره است و از کتابان معتبره است

این کتاب در حدیث و کتب معتبره است و از کتابان معتبره است  
 در حدیث و کتب معتبره است و از کتابان معتبره است



اولی مرتبه است که در آن ...  
میشد و در آن ...  
میشد و در آن ...

میشد باشد از خود ایراد گدان  
خوان بجز را که طوری است حوان

بها و باشد و معنی تحفه بگو  
اولی تعداد مفتوح است می نرسد چه

میشد باشد ششون ای سخن چنان  
بر چه معنی بدین وزن چه معنی

بر چه بجای است مهم مذکار هم مذکار گو  
نیز تغاضب است و مثل است بی کار

بر چه بدین معنی مثل ای جان  
دان مگر لغت او هم میان کسری

میشد باشد ششون ای سخن چنان  
میشد باشد ششون ای سخن چنان

از طایفه است و می توانی عطا  
از طایفه است و می توانی عطا

میشد باشد ششون ای سخن چنان  
میشد باشد ششون ای سخن چنان

فارسی است ای جان ای سخن چنان  
فارسی است ای جان ای سخن چنان

اولین آن گویان است با باشد  
اولین آن گویان است با باشد

سی و دومین است طایفه آن گویان  
سی و دومین است طایفه آن گویان

است و بدین معنی ای جان ای سخن چنان  
است و بدین معنی ای جان ای سخن چنان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

پستوان هم مؤلف آن نوع اثر ای جان  
پستوان هم مؤلف آن نوع اثر ای جان

چارمین آن شعر و آن است طایفه آن گویان  
چارمین آن شعر و آن است طایفه آن گویان

چون نام ما آید نام روزگاری عزیز  
چون نام ما آید نام روزگاری عزیز

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

در همین است طایفه آن گویان  
در همین است طایفه آن گویان

بیشتر نشانی میکند از روزگارین  
چون ششم نام عطا و ای مبرج و مسافر  
پشتونک است تازی صفت آن کین  
و آن هم فصل خزان است بهار  
و از او جوی که با شکر است  
بزرگ و صغیر از سیاه می شود  
بزرگ تیری در کشتی صفت زود است  
تیران تیر غیر شصت و نین  
سینه و با شکوه کان ز خرم آشکار  
تار و برق مای بزل روین  
پیدم و آن رشته را هم موی ای  
بست یک موی سبزه ای  
بست سینه مای که از شک و منزل  
بست و چم و آن کل ز کسین  
بست و هم و آن آن در چیز ای  
بست و آن ز نای فوقانی تو معنی ششما

بیشتر نشانی میکند از روزگارین  
چون ششم نام عطا و ای مبرج و مسافر  
پشتونک است تازی صفت آن کین  
و آن هم فصل خزان است بهار  
و از او جوی که با شکر است  
بزرگ و صغیر از سیاه می شود  
بزرگ تیری در کشتی صفت زود است  
تیران تیر غیر شصت و نین  
سینه و با شکوه کان ز خرم آشکار  
تار و برق مای بزل روین  
پیدم و آن رشته را هم موی ای  
بست یک موی سبزه ای  
بست سینه مای که از شک و منزل  
بست و چم و آن کل ز کسین  
بست و هم و آن آن در چیز ای  
بست و آن ز نای فوقانی تو معنی ششما

بیشتر نشانی میکند از روزگارین  
چون ششم نام عطا و ای مبرج و مسافر  
پشتونک است تازی صفت آن کین  
و آن هم فصل خزان است بهار  
و از او جوی که با شکر است  
بزرگ و صغیر از سیاه می شود  
بزرگ تیری در کشتی صفت زود است  
تیران تیر غیر شصت و نین  
سینه و با شکوه کان ز خرم آشکار  
تار و برق مای بزل روین  
پیدم و آن رشته را هم موی ای  
بست یک موی سبزه ای  
بست سینه مای که از شک و منزل  
بست و چم و آن کل ز کسین  
بست و هم و آن آن در چیز ای  
بست و آن ز نای فوقانی تو معنی ششما

بیشتر نشانی میکند از روزگارین  
چون ششم نام عطا و ای مبرج و مسافر  
پشتونک است تازی صفت آن کین  
و آن هم فصل خزان است بهار  
و از او جوی که با شکر است  
بزرگ و صغیر از سیاه می شود  
بزرگ تیری در کشتی صفت زود است  
تیران تیر غیر شصت و نین  
سینه و با شکوه کان ز خرم آشکار  
تار و برق مای بزل روین  
پیدم و آن رشته را هم موی ای  
بست یک موی سبزه ای  
بست سینه مای که از شک و منزل  
بست و چم و آن کل ز کسین  
بست و هم و آن آن در چیز ای  
بست و آن ز نای فوقانی تو معنی ششما

فردا ۱۲۱ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱

پنجین با طبعین نیز غلطیدن بد کای کای بدو جا با غلطای کای  
 آمد برین باب تا در نهایتی نمو معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 خوان نام از ایض اولین انی کوه ان آمده ورزش فعالیت کای سخن سخن مان  
 آمده بودم السلام تا نورش بند نشود ار سکون لام نشاد ان غلطای نیک  
 خوان تر از نخستین اولین بود و کین معنی بار و خست است ای کار کین جزیره  
 یومی او کاسو معنی ضد برای کلفدان  
 قیبه از فتح اولی باشد یاد و اولین  
 باب جیم آمد کار از لفظ و جویم  
 اولین ان فصل تاری ای بر قار  
 جد از نخستین آمده بی قال و قبل  
 خون جرات یکسر اولین ای زبان  
 جزیره از فتح اولی تا شش مضوح نیز  
 تا نقش مضمومی با غلطای نیک کیشتر  
 جلوه از فتح نخستین ای سخن سخن زبان  
 خبر از نخستین ان توان نیز بالیقیز  
 خون جز از نخستین ای حشر و ملکات  
 معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 معنی او نیز می غرض است ای این  
 شرح از نخستین معنی او نیز شش  
 معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 کان شود حاصل کفاری جز از

و معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 معنی او نیز می غرض است ای این  
 شرح از نخستین معنی او نیز شش  
 معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 کان شود حاصل کفاری جز از

کای کای

مغنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او

کای کای

مغنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او

کای کای

مغنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او

کای کای

و معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 معنی او نیز می غرض است ای این  
 شرح از نخستین معنی او نیز شش  
 معنی تا آمد به چیزی که باشد نرم او  
 کان شود حاصل کفاری جز از







کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مخطوطات و کتب نفیسه  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۰/۱۵  
شماره ثبت: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

عاشق اول بخوان مکتوبی معنی نگار	چهارمین کتابی که در این کتاب است
معنی نام کتابی در حدیث آمده است	حاجتانی را بهین مفتوح در هر مکان
نی ز کسر اولین ای تسویر روشن چیز	خوان تو در تالی صداقت را بفتح اول
نی ز کسر اولین ای بو شمار که آن	ابهی با حیاقت اولش مفتوح در آن
خشم برین بدن ای تسویر زنده	دان جسامت از نیم اول معنی ششم
معنی نام آن یکی از کوسین او در	آه و حلام هم حلان غلام اولین
کان بر توت مبدین هم همین	معنی حلوان بنیم ولین چیزی بدن
احترت دلایل هم در نام ششم	احترت گوینده فال است که معنی او
اول حسرت بخوان که برای فی	سهم حلوانی از آن گوینده این رو کا
خوان حضور از نیم اول معنی ششم	معنی نام شوکت هم بد برای اول فرز
بایا امر زنده الفرمود و میباید	دان صحیح گفتن لوحی برای با عطا
بر سر لفاظ فارسی و خنده آن	تأله گاهی الف فارسی شمرن کلام
فارسی خوان و جایش در این	دان معرب در از نیم معرب و آن
زان یکی تازی دیگر فارسی	باب پنجم در و فصل در وی اشکار
معنی خاموهای بر گره دان	اولین آن فصل تازی ای عریبا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مخطوطات و کتب نفیسه  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۰/۱۵  
شماره ثبت: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

هر دو آن موقوف بر همین رسم است و یکی  
 معنیش ششتر است چو باری خجسته  
 در آن خزانه ز کسب اولین بی رتبه  
 و آن حدیقه ایست اولین بی رتبه  
 آمده ششتر است از اولین خون و بیم  
 اول خطوم مضموم است ای خون  
 آمده خلعت کسب اولین ای چه پور  
 بیکمان تعریف آن معنی آن مشهور است  
 معنیش نامی آنی از حواس اندرون  
 اولین آن شکر باشد و دوم خیال  
 بچشمین خطه است حق یاد و ار جاودا  
 خلوت از فرخ نخستین معنیش معروف است  
 فارسی فصلت ایجا ای غریزین  
 خون خجسته ایضاً جسمی از خنده  
 و بی نامی است آن در گیسای

آمد خرابی چون برکت زین جوان  
 و آن خرابی را زبان تمام ای بگنیزه  
 فتح بروی بچگه بیازردن ای مالار  
 و آن و کسب با شدنی زنده اولین  
 فی ز کسب اولین ای سخن آن بیم  
 معنی او بی نیست همچون اسپر  
 خون جوان از ضم و یا از کسب ای  
 و آن خیال از فرخ اول فی ز کسب اولین  
 معنی حسن است باطن ای عزیز و فزون  
 نام حافظ خطه کن محفوظ باشی  
 فی ز کسب اولین ای گنیزه سنگ نیک خو  
 معنی خا پار گین فارسی میگوشما  
 معنیش دو اولین فرجه و مین بگو  
 و میانش بین سیاهی ای کانی

در هر دو آن موقوف بر همین رسم است و یکی معنیش ششتر است چو باری خجسته در آن خزانه ز کسب اولین بی رتبه و آن حدیقه ایست اولین بی رتبه آمده ششتر است از اولین خون و بیم اول خطوم مضموم است ای خون آمده خلعت کسب اولین ای چه پور بیکمان تعریف آن معنی آن مشهور است معنیش نامی آنی از حواس اندرون اولین آن شکر باشد و دوم خیال بچشمین خطه است حق یاد و ار جاودا خلوت از فرخ نخستین معنیش معروف است فارسی فصلت ایجا ای غریزین خون خجسته ایضاً جسمی از خنده و بی نامی است آن در گیسای

در هر دو آن موقوف بر همین رسم است و یکی معنیش ششتر است چو باری خجسته در آن خزانه ز کسب اولین بی رتبه و آن حدیقه ایست اولین بی رتبه آمده ششتر است از اولین خون و بیم اول خطوم مضموم است ای خون آمده خلعت کسب اولین ای چه پور بیکمان تعریف آن معنی آن مشهور است معنیش نامی آنی از حواس اندرون اولین آن شکر باشد و دوم خیال بچشمین خطه است حق یاد و ار جاودا خلوت از فرخ نخستین معنیش معروف است فارسی فصلت ایجا ای غریزین خون خجسته ایضاً جسمی از خنده و بی نامی است آن در گیسای

ع  
فصل اول در بیان  
تفاوت کلمات  
مغیش و مغیش

خوان خود پو اگر بر اول هم اینیم که صحیح  
باب اول جمله و فصل در وی آشکار  
اولین آن فصل تازی ای سخن فرم  
هم بدان است بر رفتن مغیش ای سخن  
وال بر سر بدان هم می بر بر  
آمدش تعریف از آن جان بدست  
می ننداز روی حکم سرع بجزم آن  
وان در مشتق از کسر اول مانع شود  
خوان مانع از کسر اول مغیش جا حکم  
اول آن گمان بچون مضموم است  
این فارس و اور و نو کینند  
فارس فصل است اینجا سخن  
ای کیا بر پای او بر تیر چنانند  
شست از مضموم سخن ای غرور  
انتقیر بنیم از مرور در روز

مغیش در فارسی صاحب ابی ای  
زان یکی تازی و دیگر فارسی یکی گار  
معنی ال است فرزند جوان خوان  
هم دویدن نرم باشد مغیش ای سخن  
عین خوان از کسر اول آن شد لام  
بوزه از کسر نخستین مغیش معروف کو  
خوان تو دعوی را بفتح و او می گمان  
معنی او نام شهر مشتبه اندر زمان  
اول آن فریغ و هم بکسری کمال  
جمع او باشد گاکین معنی او آشکار  
آمد بی و او در تازی بان ابانیر  
معنی ال است نام طبر در فارس  
ماشوی بنیم بخت تیر ای تازمین  
معنی او شست بدای خوبی نیک کار  
تا می توانی از او خند ای باد گار

فصل اول در بیان  
تفاوت کلمات  
مغیش و مغیش  
مغیش در فارسی صاحب ابی ای  
زان یکی تازی و دیگر فارسی یکی گار  
معنی ال است فرزند جوان خوان  
هم دویدن نرم باشد مغیش ای سخن  
عین خوان از کسر اول آن شد لام  
بوزه از کسر نخستین مغیش معروف کو  
خوان تو دعوی را بفتح و او می گمان  
معنی او نام شهر مشتبه اندر زمان  
اول آن فریغ و هم بکسری کمال  
جمع او باشد گاکین معنی او آشکار  
آمد بی و او در تازی بان ابانیر  
معنی ال است نام طبر در فارس  
ماشوی بنیم بخت تیر ای تازمین  
معنی او شست بدای خوبی نیک کار  
تا می توانی از او خند ای باد گار

۳۱  
در این کتاب  
تفاوت کلمات  
مغیش و مغیش  
مغیش در فارسی صاحب ابی ای  
زان یکی تازی و دیگر فارسی یکی گار  
معنی ال است فرزند جوان خوان  
هم دویدن نرم باشد مغیش ای سخن  
عین خوان از کسر اول آن شد لام  
بوزه از کسر نخستین مغیش معروف کو  
خوان تو دعوی را بفتح و او می گمان  
معنی او نام شهر مشتبه اندر زمان  
اول آن فریغ و هم بکسری کمال  
جمع او باشد گاکین معنی او آشکار  
آمد بی و او در تازی بان ابانیر  
معنی ال است نام طبر در فارس  
ماشوی بنیم بخت تیر ای تازمین  
معنی او شست بدای خوبی نیک کار  
تا می توانی از او خند ای باد گار

فصل اول در بیان  
تفاوت کلمات  
مغیش و مغیش  
مغیش در فارسی صاحب ابی ای  
زان یکی تازی و دیگر فارسی یکی گار  
معنی ال است فرزند جوان خوان  
هم دویدن نرم باشد مغیش ای سخن  
عین خوان از کسر اول آن شد لام  
بوزه از کسر نخستین مغیش معروف کو  
خوان تو دعوی را بفتح و او می گمان  
معنی او نام شهر مشتبه اندر زمان  
اول آن فریغ و هم بکسری کمال  
جمع او باشد گاکین معنی او آشکار  
آمد بی و او در تازی بان ابانیر  
معنی ال است نام طبر در فارس  
ماشوی بنیم بخت تیر ای تازمین  
معنی او شست بدای خوبی نیک کار  
تا می توانی از او خند ای باد گار

مستحق است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

این کتاب در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

بسیار است که در این کتاب از او یاد شود و در این کتاب از او یاد شود

اوست که مستوی باشد و غلافی بر او نیست  
 معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

معنیش مانند غلاف است بر بدنی که بی کف است  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی  
 خوانش نماز کرده خوشتر است از معنی

و در شاد روی و در...

و در شاد روی و در...

و در شاد روی و در... در آن هم ترموده در پیش ای قدسی... دوازده و غیره که کوی آیینی... چارده رویدن درین بیان مهر... پانزده در معنی خوبی لطافت هم کار... بنده هم معنی مثل سببان ای صبا... نوزده در رفیق کار و در... بیست و یک در قماری آرا... بیست و دو در خاله خندان... بیست و سه در پیشانی بکار... بیست و چهارم خاله خندان... بیست و پنجم در پیشانی بکار... بیست و ششم خاتم باشد بجات ای کیا... بیست و هفتم در خول جان ای که که مضمون... بیست و هشتم در فصل و در شنیدیا... بیست و نهم در فصل تازی ای غیره... یعنی آن در خود بسیار چیز ای خورده... معنی نندی بان بر آن باشد ای کار...

و در شاد روی و در...

و در شاد روی و در...



دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در  
دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در

خون زمره را بضم اولین و میزند  
معنی او نام قسمی از جواهر پار و وار  
اول زمره را بخوان بقضوح می شنید  
نیز نام فاطمه بنت محمد مصطفی  
فارسی فصل است اینجا ای سحرش ناز  
بشاخه اش از کبابی بی فربه بسیار گو  
زان کلام پوره را از زحالی گفته اند  
زمره یعنی اولین سر را بخوان ای گرم  
گرفت سوزستان بدن ای پستان  
بایستین بن لفظ و وصل درو این کار  
اولین و آن وصل نازی می سحرکار

هم تو نگار و آن کباب بسیم و شوم  
آمده تعبیر او ای شه معنی نگار  
قی رفته اولین ای کسه سنج مهران  
لیکن آن سبقت که بیاورد و میزدی

رای افبا شد مشدا ای شهر و شیرین  
وان زیارم از کسرو اول معینش  
آن زنی کان روی او خندان  
خون برود از جان و در آن سر و جان  
معنی زاری را پیدا جواش  
اشترش بر چند خماید پیران سخنش  
آن کسان در چشمه سحر که سفید  
خوانستان این بود چون گلستان  
گرفت کوه کوستان و اشیا  
زان یکی نازی و دیگر قاری  
معنی سیمین مرد و شیرای اهل  
آمده ساخت نقیح و ال ای عالی هم  
چون سباق آمد سباق از کسرو اول  
معنی اول لغت بسبقت زبون کسبان  
معنی ثانوی لغت نعت نین ای

ای کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در  
دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در

۲۵  
دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در  
دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در

دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در  
دری از کرم و جانان در  
کند از کرم و جانان در

مغنی او بر باشد ای سحر استی درین  
مغنی او کور است ای عزیز آشنا  
اول سنجان کست ای بن جهان  
از برای محکم و وزدای اهل شهر  
آبر و خواهی چو ابر و سحر بیکن جاودان  
مصدرش مفتوح و هم کست خوان ای عزیز  
رای هم با شد ای سخن سنج زمان  
میشود نسبت بسوزن برای فرخنده تو  
ضمیمه سوزید از لغات ای جوان  
همچنین بخوان تمام ای او کست که  
و آن بهامی را نسبت او نش مقبول  
خوان سوم از فتح اول ای عزیز ای کلید  
مغنیش مشهور یعنی از ابر سقلمی کج  
رایش از شد خواندن آن خطا  
مغنیش باشد گیاهی مشتبه در رود

خوان سیم از فتح اول ای کسر و لین  
دان سیم از فتح اول ای زخم است ای کجا  
سجود از فتح اول ای سنجان  
مغنیش چه کزیر او من و عیسر بود  
سجده قران سیم سحر و نماز از فتح اول  
چون بسجده معنی سر نهادن بدین زمین  
نیز از فتح اول ای او کست خوان  
مغنیش ای کجا آمد در قصر من ای نکو  
سردار کسرتین آن جماع معنی آن  
بهر نسبت ضم شده و جای کسری نکو  
همچنین در بعضی از کتب هم همان  
بمبند در بعضی کتب هم برای نگار  
خوان سیم ای چه غنی کتب آن ای فرخنده  
سین او کست می باشد غلط ای آشنا  
اول سقمو یا مضموم آن ای بو قفا

مغنی او بر باشد ای سحر استی درین  
مغنی او کور است ای عزیز آشنا  
اول سنجان کست ای بن جهان  
از برای محکم و وزدای اهل شهر  
آبر و خواهی چو ابر و سحر بیکن جاودان  
مصدرش مفتوح و هم کست خوان ای عزیز  
رای هم با شد ای سخن سنج زمان  
میشود نسبت بسوزن برای فرخنده تو  
ضمیمه سوزید از لغات ای جوان  
همچنین بخوان تمام ای او کست که  
و آن بهامی را نسبت او نش مقبول  
خوان سوم از فتح اول ای عزیز ای کلید  
مغنیش مشهور یعنی از ابر سقلمی کج  
رایش از شد خواندن آن خطا  
مغنیش باشد گیاهی مشتبه در رود

مغنی او بر باشد ای سحر استی درین  
مغنی او کور است ای عزیز آشنا  
اول سنجان کست ای بن جهان  
از برای محکم و وزدای اهل شهر  
آبر و خواهی چو ابر و سحر بیکن جاودان  
مصدرش مفتوح و هم کست خوان ای عزیز  
رای هم با شد ای سخن سنج زمان  
میشود نسبت بسوزن برای فرخنده تو  
ضمیمه سوزید از لغات ای جوان  
همچنین بخوان تمام ای او کست که  
و آن بهامی را نسبت او نش مقبول  
خوان سوم از فتح اول ای عزیز ای کلید  
مغنیش مشهور یعنی از ابر سقلمی کج  
رایش از شد خواندن آن خطا  
مغنیش باشد گیاهی مشتبه در رود

در بیان لغات و معانی کلمات  
و در بیان معانی کلمات  
و در بیان معانی کلمات

آن سلاکت بجز معنی ای حکم مهربان  
سست از فتح نخستین معنیش باشد طریق  
آمن بریای سپید کسرم شدید خوان  
فایضی فصلی ای که سنج در گای  
در زبان فارسی ناید صا و چون  
بیش از کتب پیشین از فتح سست ای  
خوان به سبب اولین ای شهبانو  
ان هین معنی هم با حساب شکر گو  
سار از شهریدن از دانشن سالیان  
اولین تو نام پور نوع ج بیغی بر گو  
بیخون از آن بیخ و جارم نشن ای دیوان  
معنی و سالم ندر وان یقین ای تک خوا  
عذر زبان تخفیف کرده در کیف هم اعتراف  
نخین وان نام کوست ای کربل فر  
هم بران یگانه ای که کارن واحد سار جان

و سلامت بای لاجرم سازی ای جوان  
خوان سوال از ضم اولی از فتح سست  
معنیش سرداریم سالار و هم ستر بد  
سببین جمله نذر صدمی کن شمار  
کزیباشن ذکر سست در اصطلاح ای سکن  
معنیش باشد بر روی مشکوی مشاد  
بای اصخوان فارسی مفتوح ای سکی  
وان سپهر تو بد صاحبان ای سکن  
سالم دار و پنج معنی ای سخن سنج  
دو بین ان جدر ستم با ببال و ز  
انکه در استن بود از سست نام خوان  
بمزه را انداخته گفتند ساستند با و  
حالیامی خوان سستند ز ای کجرتینه  
در زبان مازی آمده معنی او مرگ زر  
در زبان هندوان نام کتاب ای کتبه وان

و در بیان معانی کلمات  
و در بیان معانی کلمات  
و در بیان معانی کلمات



می شود حاصل بدینسان آفات کلی که از  
 می کند اطراف آن خالی جان ای زیار  
 کرده گردد از زمین زوت ساند کتب آن  
 پس سزای در گلوئی کاویا سگ غیر آن  
 بسته برش می بندند محکم ای نگار  
 آن بهایم گرسنه غایت گویای خیر کار  
 می نماید آن بهایم را علف یا لحم زبان  
 جانب طرعه دو بار سیخ افتد بی گمان  
 تیر و آن مردم کسای سگ گویا زار شمار  
 نام آن بازی که معروف آمده روز کار  
 مهره با از جوت ه صورت انسان  
 آمده شطرنج لغزش ستوای شویار  
 سبب شترنگ در نام آن ای در  
 راست بازی بهتر است از جمله بازی  
 زخمه از گستر خستین معنی او با سبان  
 زنجیر مفتوح خود آن مضوم که مسوز  
 زده شامون با قافای سخن فرم  
 معنی او اکت معمار از سنگ است از آن  
 قاسی فصل آمده ای نکته فرم و کار  
 تبارش است بی آن ای خورشید برین زبان  
 زانکه نام جمله دور زبان او برین  
 شاه اسپر غم گویم شاه اسپر هم چون  
 شاه اسفر هم شنویم شاه اسپر را این  
 شاه اسپر غم گویم شاه اسپر هم چون  
 شاه اسفر هم شنویم شاه اسپر را این

این شعر در وصف بازی شطرنج است  
 و در بیان آفات و احوال آن  
 و در بیان سبب شترنگ  
 و در بیان معنی او  
 و در بیان قاسی فصل  
 و در بیان تبارش  
 و در بیان شاه اسپر  
 و در بیان شاه اسفر

این شعر در وصف بازی شطرنج است  
 و در بیان آفات و احوال آن  
 و در بیان سبب شترنگ  
 و در بیان معنی او  
 و در بیان قاسی فصل  
 و در بیان تبارش  
 و در بیان شاه اسپر  
 و در بیان شاه اسفر

بسیار از همه مردم که در این راه با او می آمدند و همه را با او می بردند

آن روز که شاه به آن نوبت رسید که با او بیاید و با او بیاید و با او بیاید

آمد شاه هم هم آن تو شاه اسپرم

تا ریش شده غیر آن ای غریب و شن منبر

آن نیز پوشش از نگارم کسری ای فهم

بیتخت نکست ظاهراً حاضران خائف شده

و نگذازد هر یکی این بار را از حاضران

باز بعد سالی آمد مار در دیوان شاه

محمد گوشت باز حکم پنهان شاه زمان

تا نقش میدان توانی پیر پیر و بیگام

و چه تسمیه شوای خسرو شنید جباه

بعد جوشن صاف او نوشتید از جان شهر

زان میگفت آتش آتش در گوشه نهاد

کز بس بی تابینج شقیقه موت را

از برای مرگ آن پنج آب انگوری شنید

این حقیقت چون شنید خسرو شنید شاه

شاه جهان چیر بو کو لانی شاه زمین

اصل و دبشا بجان ای شاه بشنو چون

این شاه است که در این راه با او می آمدند و همه را با او می بردند

این شاه است که در این راه با او می آمدند و همه را با او می بردند

این شاه است که در این راه با او می آمدند و همه را با او می بردند

کتابخانه جامع علمیه تبریز  
کتابخانه مرکزی تبریز  
کتابخانه دانشگاه تبریز  
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی تبریز  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی تبریز  
کتابخانه امام خمینی تبریز

بای و کرده بدل از باغجان و شادگان نام گنج خسرو و وزیر برای نکره خوان  
نیز آن گنج کلان کولاتی شادگان نام او شد شادگان ای شهر با کلامکا  
تفاوتی در آن که در وی شد حکم ای آن و قسم آمد خضی و یا جلی ای نامیز  
آنکه در آن خراف هم نام ای نکره خوان نام او باشد ضعیف معنی فاعل بدان  
همچو خندان است بدگرمان ای سار خنده با زبان باد بان رقابیه نماید شنو  
آنکه را معنی جمع است مثل مردان نام او را در آن جلی ای واقف از زبان  
معنیش آن کار فرمودن چون بر نیز در کتاب تدریس و معنی گوی بر نیز  
با هم در بی نقطه بشود تو ای ای ای ساوره نامی در آن نواح خرد و سوس ای  
کان کند ریگان ای سار خوش نام بدان معنی آوردی اول ای آشنا  
هم بدان آن گورد و چشم اشتر سار عارضه گرد در آن گشت ترازو ایگان  
خوان ضعیف از ضم ای او با دوا گردنجوالی او شد معنی ای این دوا  
معنیش آن با دوه کان نشن و وقت بچه کتا نوبه کن وقت سحر تا پاک گردی از کتا  
ان صبح از وقت اول نانیس کمسور نام در او ایلو ای بند ربا معنیش آن نام  
خوان صحیح از فتح اول ای شکار معنیش نام کتابچ هری ای در شمار  
سر بروی آن ضعیف ای زو مندر آن آن کتاب لغت بس معنی شهرت

کتابخانه جامع علمیه تبریز  
کتابخانه مرکزی تبریز  
کتابخانه دانشگاه تبریز  
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی تبریز  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی تبریز  
کتابخانه امام خمینی تبریز

کتابخانه جامع علمیه تبریز  
کتابخانه مرکزی تبریز  
کتابخانه دانشگاه تبریز  
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی تبریز  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی تبریز  
کتابخانه امام خمینی تبریز

کتابخانه جامع علمیه تبریز

در وقت اول معیشت با زبان خون  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

لگ و منه در وقت اول  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او

نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او  
نخاست از فتح نخستین خامشی او



**خبر**  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست

معنی او نیز آن شخصی بدان ای کرده ان  
 فتح بر طیار جوان ای شا بسیار کامکا  
 اگر چنین گویند بهر صید طیار است باز  
 حالیا طیار میگویی میباشی از ان  
 یعنی استعمال خاص از بهر عامت  
 یعنی گاو و شتر معنی مرمن کن بیان  
 مرمن الانسان بین قول است  
 کشته بهر عام استعمال خاص انی است  
 کما فی نوقاتی رقم سازند زبان او اندران  
 این تفضل است تفاق از سهم جامه ای غریبه  
 در روزن طلاک چون جید یاور  
 خوان طمانیت بعضی طوا که نون بریزد  
 معیش تمام دل شد مطمئن  
 پس در آن تازی بان طیار را ای آشنا  
 رویان شعر خود در خطای عطی بر نگار

کان کند خویشش جامع و صحت ان طایرون  
 این بعضی درج و تقویت است  
 ستم و بطوری وان نوبه و بهر شکار  
 اینچنین گفتن روایی شک بود ای  
 شد باستمالی مطلق هم مقید زیان  
 همچنین مرمن بدان حی حسرت معنی نگار  
 هم باستعمال و رمانی مردم بخوان  
 در لغت کتب معتبره تصحیح ای بر فلام  
 فارسی طیار را دانند بازی مهر و  
 دزبان فارسی این طایر نام ای جوان  
 چون سنج از حجر آمد بیان ای پر میسر  
 معیش جمع طایر قسم نوح ای شمشیر  
 مخرج خون بر کون تانی ای شیره وی بریزد  
 خوان طمع از قحطین اولین و در کبیر  
 گفت آن سلمان که با شد ساجه طیار  
 مدعی شعر او سازم رقم ای بهر یار

کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست

کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست  
 کلاه بر سر جانهای سست



بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

بمیزبان یکس که باشد از پیشانی گشته  
 هم بخوان نام جرونی از پیچی با دوار  
 هم حقیقت نیرم غمی اسلامیان زمان  
 هم بداند که قبیلده هم کرده و پیشوا  
 آرا بر او در آن که باشد و حقیقی نو  
 و الهامی از جانی کشتن از برای حل  
 بخیر از فرخ سخنین معنی او ضعف خون  
 نو بدنه مانع باید خلفی آمدای خستون

معیش چ چیزی که بنام زان در غیر آن  
 خون عطا در یک سده ای فرخند خو  
 دوان عطرش از نخستین اولین بود و پیر  
 خون عطا در یک سده ای اولین ای شیار  
 دوان عطا در یک سده ای اولین در خون  
 معنی او پیش بیماری انای راز  
 معنی او طایری امور مهم ای نگار  
 خون عطا از کس اول بطول دران  
 معیش خوشبختی معرو دران ای بو  
 دوان عطا از کس اول معنی او شکار  
 عشق باب عوج با آن طویل القصدان  
 باب عین مجرود فصل دروش عجا  
 اولین آن فصل نازی گلشن زانو  
 معنی او تنگی بدون توای عین عطا  
 غوغا از فرخ نخستین آمده ای کامران

معنی او پیش بیماری انای راز  
 معنی او طایری امور مهم ای نگار  
 خون عطا از کس اول بطول دران  
 معیش خوشبختی معرو دران ای بو  
 دوان عطا از کس اول معنی او شکار  
 عشق باب عوج با آن طویل القصدان  
 باب عین مجرود فصل دروش عجا  
 اولین آن فصل نازی گلشن زانو  
 معنی او تنگی بدون توای عین عطا  
 غوغا از فرخ نخستین آمده ای کامران

معنی او پیش بیماری انای راز  
 معنی او طایری امور مهم ای نگار  
 خون عطا از کس اول بطول دران  
 معیش خوشبختی معرو دران ای بو  
 دوان عطا از کس اول معنی او شکار  
 عشق باب عوج با آن طویل القصدان  
 باب عین مجرود فصل دروش عجا  
 اولین آن فصل نازی گلشن زانو  
 معنی او تنگی بدون توای عین عطا  
 غوغا از فرخ نخستین آمده ای کامران

معنی او پیش بیماری انای راز  
 معنی او طایری امور مهم ای نگار  
 خون عطا از کس اول بطول دران  
 معیش خوشبختی معرو دران ای بو  
 دوان عطا از کس اول معنی او شکار  
 عشق باب عوج با آن طویل القصدان  
 باب عین مجرود فصل دروش عجا  
 اولین آن فصل نازی گلشن زانو  
 معنی او تنگی بدون توای عین عطا  
 غوغا از فرخ نخستین آمده ای کامران

نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه  
نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه

از ضم اول بان کیشتم ای صیحو  
بست غزالی لغج اولین اهل زمین  
ترای او را خون مرشدی شمع تو خد خوی  
بعض از تخفیف از خونده می  
وان غلط از تخمین اولین و دومین  
پای آن خرد غلط باشد غلط ای سواد  
خوان غموس از فتح اولی می نامد  
آن قسم فعل ماضی بخورد ای سواد  
فابری فصلت اینجا ای  
اول غزلان مفتوح ثانی زده خوان  
معنی ترکیب قبحه اول مدای نگار  
خوان تو غلین را کاف فارسی ساپا  
غاشنگ یوسف او ای معنی نگار  
نون به دان کاف و فارسی  
بندیان گویند آنرا ای صیحو

خوان غزال از فتح اول معنی سبکو  
زای منقوط است روی ای زوی جز  
بما صاحب احبار غزالی است از شکر  
معنی غزال انگبین معطر در سیمان  
معین میدان حلال حتما می  
از سکون لام همچو اندام و رگار  
معنی او دان تو سو کند در معنی ای  
تو توانی غصه غم خور سوز گداز  
خوان رود از جان دل بر غصه  
وال و کسو نامزد و ترسند بدان  
غویغی قبحه معنی دل آشکار  
عام میجو او و کاف تازی در بیان  
غیر او منقوط و مفتوح است انکاشعا  
معین چربی بر اکا و از آن یادار  
معنی ترکیب ریشتر می ماکمل

نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه  
نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه

نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه  
نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه

نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه  
نور غزالان کلمه  
در بیت و ز قافیه

غدا و باشد که معنی سنگ و آن تو تندی که  
 در میان با بقا و فصل است و سخن از آن یکی تازی دیگر فارسی می  
 اولیش فصل تازی می سخن هم  
 خون فرار از فتح اول معینش که گنجینه  
 معینش باشد طریقی خوشی اشیا  
 معینش و لور اندر قلعه باشد یا در  
 خون همان از نام او می گویند اولین  
 معینش از ضم معینش معرود و  
 آرد و هر سن یکسر فاورا از غم تا  
 فارسی فصل است اینجا می یابد  
 اولین آن شکل بر جای مانده  
 به چو فاو گفت با او گفت ای طوق  
 دان و دم تو شب و مانند مالیت اندر  
 با قاف و چو عتقا گوید که بری  
 بهم بدان کوه ز جبر کوه عالم آشکار  
 خوان قبلا را فتح اولین می شمارد  
 نام دارد چار معنی اولین رنگای نگار  
 چارمین دان نام قصبه از خراسان است  
 قاف را معنی آن هر دو نگزنی سباز  
 خوان قبلا را فتح اولین می شمارد  
 در میان با بقا و فصل است و سخن از آن یکی تازی دیگر فارسی می  
 اولیش فصل تازی می سخن هم  
 خون فرار از فتح اول معینش که گنجینه  
 معینش باشد طریقی خوشی اشیا  
 معینش و لور اندر قلعه باشد یا در  
 خون همان از نام او می گویند اولین  
 معینش از ضم معینش معرود و  
 آرد و هر سن یکسر فاورا از غم تا  
 فارسی فصل است اینجا می یابد  
 اولین آن شکل بر جای مانده  
 به چو فاو گفت با او گفت ای طوق  
 دان و دم تو شب و مانند مالیت اندر  
 با قاف و چو عتقا گوید که بری  
 بهم بدان کوه ز جبر کوه عالم آشکار  
 خوان قبلا را فتح اولین می شمارد  
 نام دارد چار معنی اولین رنگای نگار  
 چارمین دان نام قصبه از خراسان است  
 قاف را معنی آن هر دو نگزنی سباز  
 خوان قبلا را فتح اولین می شمارد

در میان با بقا و فصل است و سخن از آن یکی تازی دیگر فارسی می  
 اولیش فصل تازی می سخن هم  
 خون فرار از فتح اول معینش که گنجینه  
 معینش باشد طریقی خوشی اشیا  
 معینش و لور اندر قلعه باشد یا در  
 خون همان از نام او می گویند اولین  
 معینش از ضم معینش معرود و  
 آرد و هر سن یکسر فاورا از غم تا  
 فارسی فصل است اینجا می یابد  
 اولین آن شکل بر جای مانده  
 به چو فاو گفت با او گفت ای طوق  
 دان و دم تو شب و مانند مالیت اندر  
 با قاف و چو عتقا گوید که بری  
 بهم بدان کوه ز جبر کوه عالم آشکار  
 خوان قبلا را فتح اولین می شمارد

در میان با بقا و فصل است و سخن از آن یکی تازی دیگر فارسی می  
 اولیش فصل تازی می سخن هم  
 خون فرار از فتح اول معینش که گنجینه  
 معینش باشد طریقی خوشی اشیا  
 معینش و لور اندر قلعه باشد یا در  
 خون همان از نام او می گویند اولین  
 معینش از ضم معینش معرود و  
 آرد و هر سن یکسر فاورا از غم تا  
 فارسی فصل است اینجا می یابد  
 اولین آن شکل بر جای مانده  
 به چو فاو گفت با او گفت ای طوق  
 دان و دم تو شب و مانند مالیت اندر  
 با قاف و چو عتقا گوید که بری  
 بهم بدان کوه ز جبر کوه عالم آشکار  
 خوان قبلا را فتح اولین می شمارد

مجلس ششم از تفسیر این کتاب است  
 و این کتاب در کتابخانه کتبه  
 شماره ۱۰۰۰۰ ثبت شده است

مجلس ششم از تفسیر این کتاب است  
 و این کتاب در کتابخانه کتبه  
 شماره ۱۰۰۰۰ ثبت شده است

مجلس ششم از تفسیر این کتاب است  
 و این کتاب در کتابخانه کتبه  
 شماره ۱۰۰۰۰ ثبت شده است

مجلس ششم از تفسیر این کتاب است  
 و این کتاب در کتابخانه کتبه  
 شماره ۱۰۰۰۰ ثبت شده است





این کتاب در بیان معانی لغوی است که در لغت‌ها مذکور است و در این کتاب به شرح آن آمده است  
 و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است

سپوزن چلی که بنوازند لفظه از ان هم بهل از وی نوازند هم که کرب از ان  
 چارمین آن بر که باشد کجی که از ان کن پرشت لظ بو یا از ش ای بو  
 بکنون کوزه گلی خرمای روی سیرین این غلغله کتاب همم داروی ای  
 خوان گشادان از کاف فارای کاف  
 لام یک مدیدان و فصل و رسکان  
 اولیش فصل تازی ای گانه زو  
 کان نصیحت کرده شد هم ان بل است ای  
 هم نهادن تیر پر معیشن ان سبکن  
 لام کف با وجه که سب ای معنی نگار  
 لام الف و حرف باشد ای شهر نکلیم  
 زان سبب کت نباشد بر شش ای زو  
 کر کسی گوید چرا کرد لاحق خالص لام  
 در انت لام است جادون بین ای  
 زان سبب بند کردن هر را با هم بنیر  
 معنی هزاره زن هم چوب کون ای نگار

در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است  
 و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است

این از ان است که در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است  
 و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است

در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است  
 و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است

در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است  
 و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است و در این کتاب به شرح معانی لغوی آمده است



دانشنامه جامع و معتبر  
 در علوم و فنون و صنایع  
 و معارف و عقاید  
 و سایر موضوعات علمی  
 و ادبی و تاریخی  
 و جغرافیایی و اقتصادی

دان مراد را بفتح اول و زبر و بوزن  
 معنیش باشد فساد و اوقات  
 زبان مرید را غلط بهر وسیع از روی  
 غرضی از بیبودن از میدان  
 بهترین بند مرید از صبغه منقول  
 اویش مضموم حر و نسبت معنی  
 و او را در مفتوح باشد یا با  
 گزینش مریدان با او ای و بنده  
 پس مرید می شود از ضعیفین ای  
 خوان مساجت بگویند از این ماه  
 بست مستغرق کسی که در این  
 معیشش آید و با او ان غمیت حال  
 معنی او آنکه ولد و اعتماد ای  
 زیر باشد ممد شهر معنی او تحریر آن  
 یعنی نه بوزر آنکه با کرده ای بو

خون مزاج از متعین اول و زبر و بوزن  
 چه سواد با هر چه ذکر شری ای و مساکن  
 یا بچشم سواد بهر ای شسته و خند خو  
 لیک مرگ سواد غلط با بیان ای از شری  
 دان مرید هم مرید مرید و لیک  
 گزینش جوان اویش مضموم را مضموم  
 که پس سواد زاده تحقیق ای نه نه سواد  
 و او شود در او علم ای نه عالی مفا  
 ای شوی همچون که مشهور است از باب  
 معیشش مریدان و زمزمین ای بگو  
 بست مستغرق کسی که در این  
 معنی از کسر هم نامی آمد ای کس  
 معنی مرید از مر قوم است ای معنی  
 عام فهمیدند از روی غلط معنی آن  
 زبر او معنی بالا اصل و کرده اند

دانشنامه جامع و معتبر  
 در علوم و فنون و صنایع  
 و معارف و عقاید  
 و سایر موضوعات علمی  
 و ادبی و تاریخی  
 و جغرافیایی و اقتصادی

دانشنامه جامع و معتبر  
 در علوم و فنون و صنایع  
 و معارف و عقاید  
 و سایر موضوعات علمی  
 و ادبی و تاریخی  
 و جغرافیایی و اقتصادی

دانشنامه جامع و معتبر  
 در علوم و فنون و صنایع  
 و معارف و عقاید  
 و سایر موضوعات علمی  
 و ادبی و تاریخی  
 و جغرافیایی و اقتصادی

دانشنامه جامع و معتبر  
 در علوم و فنون و صنایع  
 و معارف و عقاید  
 و سایر موضوعات علمی  
 و ادبی و تاریخی  
 و جغرافیایی و اقتصادی

گرچه در این کتاب  
 در علمهای عامه  
 و در علمهای خاصه  
 و در علمهای عینیه  
 و در علمهای غیره  
 و در علمهای دیگر

و در این کتاب... و در این کتاب... و در این کتاب...

همه بدان محمد بن یونس باشد صحیح  
آمده است بکسر اولین این خون

آمده بجز یوزن منبرای قدرش باشد  
عام میگوشد از منبرای اول امکان

نکوت از ضم را بخشیدن معنی او  
مازنی از کسر زای نقطه او را در بیان

خون صلیب را بضم اول منقطع نام  
معیش باشد بیابان غلط ای است

دان شماره تم سنکار از فتح اول هر خون  
آمده منکافیه کاف و سی شعار

آمده مورد بکسری این افش گراسه  
هر چه آن طرفه که در حروف ملت شد عیان

عین او کسوت باشد بچو موطن با دو بار  
بچو موعده مثل آن بسیار باشد ای عمده

نوع دوم مورق و هم نمون است ای شو  
موجب هم نمون هم مورق است ای کامک

و در این کتاب... و در این کتاب... و در این کتاب...

و در این کتاب... و در این کتاب... و در این کتاب...

و در این کتاب... و در این کتاب... و در این کتاب...

و در این کتاب... و در این کتاب... و در این کتاب...

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
نویسندگان: محمد باقر مجلسی، محمد باقر خراسانی  
موضوع: فقه و حدیث

در این کتاب با تفصیل و اولین این کتب در  
معینش مکتوب است این کتب فرخنده  
برگوش آن مردی شده و در آن زمان  
معنی و دقیق بی گمان نشانده  
گر بنحو اولی و ششم آن موارد  
معنی مصدری آن پیش آید که  
معنی مصدری آنست که مگر تمام  
فارسیه فصل است اینجا ای سخن  
سخن فقط در ساکن کاف و جوان فارس  
مرغ از فتح نخستین آن گیاه ای کجا  
مرغ از آمد یعنی جای و بسا گفته در آن  
باب آن آمد بدن و فصل در رو یغیر  
اولین آن فصل تازی ای کاف و جوان  
هم در آن تازی ای کاف و جوان  
خوان نشان از فتح اول معینش شادی گو  
خون هم نام فتح اول معینش شادی گو

نویسندگان: محمد باقر مجلسی، محمد باقر خراسانی  
موضوع: فقه و حدیث

در این کتاب با تفصیل و اولین این کتب در  
معینش مکتوب است این کتب فرخنده  
برگوش آن مردی شده و در آن زمان  
معنی و دقیق بی گمان نشانده  
گر بنحو اولی و ششم آن موارد  
معنی مصدری آن پیش آید که  
معنی مصدری آنست که مگر تمام  
فارسیه فصل است اینجا ای سخن  
سخن فقط در ساکن کاف و جوان فارس  
مرغ از فتح نخستین آن گیاه ای کجا  
مرغ از آمد یعنی جای و بسا گفته در آن  
باب آن آمد بدن و فصل در رو یغیر  
اولین آن فصل تازی ای کاف و جوان  
هم در آن تازی ای کاف و جوان  
خوان نشان از فتح اول معینش شادی گو  
خون هم نام فتح اول معینش شادی گو

در این کتاب با تفصیل و اولین این کتب در  
معینش مکتوب است این کتب فرخنده  
برگوش آن مردی شده و در آن زمان  
معنی و دقیق بی گمان نشانده  
گر بنحو اولی و ششم آن موارد  
معنی مصدری آن پیش آید که  
معنی مصدری آنست که مگر تمام  
فارسیه فصل است اینجا ای سخن  
سخن فقط در ساکن کاف و جوان فارس  
مرغ از فتح نخستین آن گیاه ای کجا  
مرغ از آمد یعنی جای و بسا گفته در آن  
باب آن آمد بدن و فصل در رو یغیر  
اولین آن فصل تازی ای کاف و جوان  
هم در آن تازی ای کاف و جوان  
خوان نشان از فتح اول معینش شادی گو  
خون هم نام فتح اول معینش شادی گو

در این کتاب با تفصیل و اولین این کتب در  
معینش مکتوب است این کتب فرخنده  
برگوش آن مردی شده و در آن زمان  
معنی و دقیق بی گمان نشانده  
گر بنحو اولی و ششم آن موارد  
معنی مصدری آن پیش آید که  
معنی مصدری آنست که مگر تمام  
فارسیه فصل است اینجا ای سخن  
سخن فقط در ساکن کاف و جوان فارس  
مرغ از فتح نخستین آن گیاه ای کجا  
مرغ از آمد یعنی جای و بسا گفته در آن  
باب آن آمد بدن و فصل در رو یغیر  
اولین آن فصل تازی ای کاف و جوان  
هم در آن تازی ای کاف و جوان  
خوان نشان از فتح اول معینش شادی گو  
خون هم نام فتح اول معینش شادی گو









مجموعه کتب و نسخه های خطی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری

مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو

مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو

مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو  
مغیثش بر آنکه گوی سگ کبریا گو

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

